

پژوهشنامه‌ی انجمن ایرانی تاریخ
سال اول، شماره‌ی ۲، زمستان ۱۳۸۸

تأثیر متغیر شخصیت در فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران در واپسین دهه‌ی حکومت پهلوی دوم

نفیسه واعظ^۱

چکیده

شخصیت محمدرضا شاه، سیاست خارجی ایران را تحت تأثیر قرار داد. این پیش‌فرض، بر پایه‌ی "تئوری جیمز روزنا" و مبتنی است بر تأثیر متغیر شخصیت در تصمیم‌گیری در کشورهای توسعه‌نا یافته. در این مقاله، تأثیر متغیر شخصیت همرا با عوامل اجتماعی داخلی بر سرعت بخشیدن به فروپاشی رژیم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: محمدرضا، تصمیم‌گیری، سیاست خارجی، ایران، شخصیت.

^۱ - استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۴/۲۱

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۰۷/۲۸

مقدمه

بازتاب‌های الگوی فکری و مولفه‌های شخصیتی محمدرضا شاه، به خصوص بر فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، از موضوعاتی است که در ایران مورد کم‌مهری پژوهش‌گران واقع شده‌است. هدف اساسی این تحقیق بررسی این پرسش اصلی است که خلق و خو، نوع برداشت‌های محمدرضا چه تأثیری بر فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران بالاخص در دهه‌ی آخر داشته است؟ افزون بر آن پرسش‌های فرعی دیگری نیز به قرار زیر طرح شده است:

۱. در انطباق بانظریه‌ی روزنا، طرح ویژه‌ی فکری محمدرضا چه بوده است؟

۲. بر پایه‌ی نظریه‌ی رایموند کاتل، صفات عمقی و براساس نظریه‌ی گوردن آلپورت، صفت اعظم محمدرضا شاه چه بوده و هر یک از آن صفات چه بازخوردی بر تصمیم‌گیری‌ها در حوزه‌ی سیاست خارجی بر جای می‌گذاشته است؟

۳. چه رابطه‌ای بین سیاست خارجی محمدرضا و سقوط رژیم پهلوی وجود دارد؟

شالوده‌ی فرضیه‌ی حاضر به شرح زیر پی‌ریزی شده است:

در پویش تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران، در دوره‌ی پهلوی دوم، ویژگی‌های شخصیتی و طرز تلقی محمدرضا شاه و اراده‌ی وی بر سایر متغیرهای تأثیرگذار مانند متغیر محیط ملی، نهادهای اداری و نظام بین‌الملل اولویت می‌یافت. همچنین به نظر می‌رسد، طرح ویژه‌ی فکری وی باز تولید قدرت امپراطوری ایران باستان و مدرنیزه کردن ایران بود و آن طرح، خطمشی‌گذاری برای امور خارجی را تحت تأثیر خود قرار می‌داد. صفات پایه‌ای محمدرضا، حمایت‌جویی بود. و ترکیبی از دو خصیصه‌ی ترس و عظمت‌گرایی، صفت اعظم متوهم ترسو را در او شکل بخشیدند. رابطه‌ی معناداری بین سیاست خارجی محمدرضا که مبتنی بر الگوی امنیتی دست‌نشاندهی و همراهی با امپریالیسم بود، با وقوع انقلاب، وجود دارد.

شالوده‌ی نظری پژوهش

یکی از بنیادهای نظری این گفتار بر تئوری پیوند روزنا^۱ گذاشته شده است. روزنا، بر آن است که رهبران سیاسی در جهان سوم، نقش اساسی در سیاست‌گذاری‌ها دارند و بر شاخص‌های فردی رهبری به خصوص بر طرح ویژه‌ی فکری هر فرد تأکید دارد و آن را زمینه‌ساز رفتار کشورها در نظام بین‌الملل می‌داند. متغیرهای اثرگذار بر سیاست خارجی از دید او به پنج متغیر تقسیم می‌شوند:

۱. متغیر فرد (شخصیت تصمیم‌گیرنده)؛ این متغیر به برداشت‌ها، تصورات و ویژگی‌های انحصاری تصمیم‌گیرندگان که سیاست خارجی را تعیین و تحقق می‌بخشند، مربوط می‌شود.
۲. متغیر نقش؛ این متغیر معمولاً به عنوان شرح مشاغل یا قواعد رفتاری مورد انتظار از شغل‌ها و مقامات تعریف می‌شود. هر فرد می‌تواند تصور خود را از نقش، از شرح وظایف آن نقش در قانون اساسی، اساسنامه‌های قانونی و لوایح کسب کند که این منابع حیثیه‌ی مسئولیت‌های او را تعیین می‌کند و در عین حال بیشتر ممکن است زیر فشار انتظاراتی که دیگران از آن نقش دارند، قرار گیرد.
۳. متغیر نظام اداری (بوروکراتیک)؛ این متغیر به اثر ساختار و فرایند یک حکومت بر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی اشاره دارد. بوروکراسی روند پیچیده‌ای را در هر کشور طی می‌کند، وزارت‌خانه‌ها، نهادها و سازمان‌های مختلف، منافع خود را در تصمیم‌گیری‌های مهم سیاست خارجی از راه بازی‌ها و رقابت‌های بوروکراتیک دخالت می‌دهند.
۴. متغیر محیط ملی؛ عناصر سازنده‌ی قدرت ملی در کشورهای مختلف یکسان نیست و دولت‌های واقع‌گرا ناگزیرند، به گاه تصمیم‌گیری، ملاحظات ناشی از رده‌ی قدرتی خود را، در نظام بین‌الملل و متغیرهای زیست‌محیطی مثل ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک، وسعت، جمعیت، تکنولوژی، توانمندی نظامی و حتی روحیه‌ی ملی لحاظ نمایند.
۵. متغیر نظام بین‌الملل؛ منظور از این متغیر تأثیر عواملی بر تصمیم‌گیری است که نسبت به کشور مورد مطالعه، بیرونی محسوب می‌شود. برای مثال، در دوره‌ی مورد مطالعه این گفتار و در

^۱ - Seffred Halliday, *Revolution and World Politics The Rise and Fall of The Sixth Great Power*, London, MACMILIAN PRESS LTD, ۱۹۹۹, p۳۰۶-۴.

فضای ساختار دو قطبی نظام بین‌الملل، ایران، تحت تأثیر شدید آرمان‌ها و صفات فردی شاه، رویکرد به غرب را در پیش گرفت. ایران عصر پهلوی، موافق وضع موجود در نظام بین‌الملل بود و در نتیجه‌ی این هم راستایی، یکبار در سال ۶ - ۱۹۵۵ توانست به عضویت غیردایم شورای امنیت درآید، وضعیتی که تاکنون و پس از برتری ۱۵۸ رای ژاپن بر ۳۲ رای ایران در ۲۶ مهر ۱۳۸۷، برای ایران تکرارناپذیر شده است. جان فوران، بر آن است "گشایش در نظام جهانی" و سیاست حقوق بشر کارتر به طور نسبی زمینه را برای بروز انقلاب اسلامی در ایران فراهم کرد. برای راه‌یابی به تأثیر صفات فردی بر فرایند تصمیم‌گیری از تئوری‌های دو نظریه‌پرداز در رشته‌ی روانشناسی شخصیت، استفاده گردیده است.

گوردون آلپورت^۱ بر آن است که صفات به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱. صفات اعظم؛ منظور آن دسته از صفاتی است که استمرار و فراگیری داشته باشد.
۲. صفات مرکزی؛ صفاتی که در مقایسه با صفات مرکزی از شدت و استمرار کمتری برخوردار است.

۳. صفات ثانوی؛ به صفات نامستمر، نآشکار و عمومیت نیافته‌تر فرد، گفته می‌شود.

برپایه‌ی تئوری رایموند کاتل، صفت، ساختار روانی فرد را تشکیل می‌دهد که از مشاهده‌ی رفتار خاص انسان به آن می‌توان، راه یافت، از دید او هر انسانی، صفات عمقی و پایه‌ای دارد که از روی صفات صوری و از طریق تحلیل عوامل می‌توان به آن پی‌برد و در واقع این صفات زیر بنای شخصیتی فرد را می‌سازند.

در سطور آینده، مؤلفه‌های شخصیتی محمدرضاشاه و اثر آن بر سیاست‌گذاری در امور خارجی با توجه به سه نظریه‌ی فوق بررسی خواهد شد.

^۱ - محمود کتابی، "نظریه‌ی نظام جهانی جان فوران و انقلاب اسلامی ایران"، مجله‌ی جامعه‌شناسی ایران، سال ۱۳۸۳، دوره‌ی پنجم، شماره- ۳، ص ۶۷.

^۲ - سعید شاملو، (۱۳۸۲)، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، ج ۷، تهران، رشد، ص ۱۷۲.

گفتمان‌های سیاست خارجی ایران در دوره‌ی پهلوی دوم

اهداف سیاست خارجی براساس ماهیت به سه دسته به شرح زیر قابل تقسیم‌بندی است:

۱. اهداف خودگسترشی؛ به آن دسته از اهدافی گفته می‌شود که با تغییر وضع موجود به آن دست خواهد یافت و در واقع بیانگر آرزوها و خواست‌ها است.
۲. اهداف خودحفاظتی؛ به آن گروه از اهدافی گفته می‌شود که یک کشور برای بقا و حفاظت از خود دنبال می‌کند و در واقع به سرجمع موقعیت خود قانع شده و خواستار حفظ وضع موجود می‌باشد.
۳. اهداف خودانکاری؛ که در بر گیرنده‌ی اهدافی است که فرامنافع ملی به شمار می‌رود، این کشورها برای اهدافی مانند اتحاد، صلح بین‌المللی، علو اخلاقی در نظام بین‌الملل تلاش می‌کنند. با توجه به این دسته‌بندی به نظر می‌آید که ایران در دهه‌ی اول دوره‌ی پهلوی دوم به لحاظ اهدافی، خودحفاظتی است و به وضع موجود و عدم تقسیم ایران به دو بخش ایران شمالی و ایران جنوبی، رضایت داده است. در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۹، خودگسترشی است و بنا به برداشت ویژه- ای که از خود ایرانی‌اش پیدا کرده بود، خواهان رهایی از سلطه‌ی انگلیسی‌ها می‌شود و تقریباً تا یک دهه، پس از کودتا خود حفاظتی است، اما در سال‌های پایانی خود گسترشی است و در صدد کسب قدرت بیشتر و تبدیل شدن به قدرتی هژمون، در خاورمیانه می‌باشد. اما، گفتمان‌های سیاست خارجی ایران در دوره‌ی پهلوی دوم، صرف‌نظر از سیاست گفتاری و کرداری را می‌توان در موارد زیر، تقسیم‌بندی کرد:
 ۱. استقلال‌جویی، رشد و رفاه اقتصادی ۲. ناسیونالیسم مثبت ۳. کمونیسم‌ستیزی ۴. غرب‌گرایی

۱. استقلال‌جویی

این قاعده که: "تمنای استقلال در حافظه‌ی جمعی ملت ایران است." در دوره‌ی پهلوی استثنایی نیافت و کوشش‌های دولت برای رشد و پیشرفت اقتصادی ایران را می‌توان تکاپویی در تحقق همین اصل تعبیر نمود. مساعی دولت‌مردان ایران در جریان انعقاد پیمان سه جانبه بین ایران، انگلیس و روسیه در بهمن ۱۳۲۰ و تأکید بر اصل حفظ استقلال، ماده واحده‌ی عدم واگذاری نفت، به هر دولت خارجی، در آذر ۱۳۲۳، ملی کردن صنعت نفت کشور، در سال‌های

۱۳۳۲-۱۳۲۹ و... همگی مصادیقی از اراده‌ی دولت‌مردان در عملی نمودن این اشتیاق ملی به شمار می‌رود، گذشته از آن درسیاست گفتاری محمدرضا شاه، نیز باز بر اصل حفظ استقلال ایران، تأکید می‌شد چنانچه، وقتی محمدرضا شنید که نیکسون تصمیم گرفته، در معامله‌ی آینده‌ی کشورهای غربی با مسکو، منافع ایران را لحاظ نکند، گفته بود: "اجازه نخواهیم داد معامله‌ی کثیف آنها صورت بگیرد... ایران، یک مهره‌ی بی‌اختیار نیست که انگلیس و آمریکا، هر وقت دلشان خواست آن را به این سو و آن سو ببرند." بار دیگری شاه به نخست‌وزیر یوگسلاوی، انتقاد خود را چنین بازگو نمود: "قدرت‌های بزرگ معتقدند هرچه خودشان دارند، حق آنها است، اما هرچه ما کشورهای کوچک داریم قابل معامله است."^۱

شاه در مصاحبه‌های خود بارها بر این موضوع که اراده‌ی او معطوف به "کاهش نفوذ خارجی"^۲ قرار داشته ابرام ورزیده است.

۲. ناسیونالیسم مثبت

در دوران سی و هفت ساله‌ی سلطنت در عرصه‌ی سیاست خارجی، سه طرح به شرح زیر عملی شد. که هدف نهایی همه‌ی آنها حفظ استقلال بود ولی سرانجام در اثنای انقلاب اسلامی، این دولت به خاطر دست‌نشانده‌ی به یک قدرت بزرگ محکوم به سقوط شد. عناصر پایه‌ای سیاست موازنه‌ی منفی که در دوران ملی کردن صنعت نفت، به اجرا گذاشته شد عبارت بود از: ۱. توازن سیاسی ۲. استقلال از قدرت‌های خارجی ۳. منع واگذاری امتیاز به بیگانگان.

این سیاست به معنای انزواطلبی نبود، بلکه بر عناصر کلیدی، زیربنا نهاده شده بود: "ملت می‌خواهد که خارجی از این مملکت برود... و لفظاً و معنأً استقلال او را محترم بشمارد. متعهدان به این سیاست بر آن بودند که هر مقطوع‌الیدی برای حفظ ظاهر هم که باشد طالب دست مصنوعی

^۱ - اسدالله علم، (۱۳۷۱)، گفت وگویی من با شاه (خاطرات محرمانه) زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، طرح نو، ص ۱۲۵.

Margaret laing (۱۹۷۷), *THE SHAH*, London, sidgwick&Jackson, P۱۳۱.

^۲ - حسین کی استوان، (۱۳۵۵)، سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم، تهران، انتشارات مصدق، ۱۳۵۵، ص ۱۸۹.

است و آن مقطوع‌الیدی که بخواهد مقطوع‌الیدین شود، خوب است خود را از مذلت زندگی خلاص کند.^۱

با انجام کودتای ۲۸ مرداد، دولت با اشاره‌ی محمدرضا سیاست ناسیونالیسم مثبت را در پیش گرفت. محمدرضاشاه برای سیاست ناسیونالیسم مثبت که احتمالاً با توجه به خصلت مرکزی، خودشیفتگی تمایل داشته که از آن با نام "دکترین محمدرضا" یاد شود، ابعاد و وجوه زیر را قایل بود:

"به فکر من ناسیونالیزم مثبت عبارت از زاویه‌ای است که حداکثر استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را به طوری که با منافع آن کشور موافق باشد، تأمین نماید" و بلافاصله خود را به عنوان روح جمعی ملت ایران فرض کرده و اظهار می‌دارد "برای ما ایرانیان ناسیونالیسم مثبت، مفهوم گوشه‌گیری و جدایی ندارد... ما دوستی هرکشوری را می‌پذیریم به شرط آنکه چنین دوستی به استقلال ما لطمه وارد نسازد."^۲

در هر حال، عناصر چهارگانه‌ی سازنده‌ی سیاست ناسیونالیسم مثبت، به گفته‌ی محمدرضا عبارت بود از:

۱. پشتیبانی صمیمانه از سازمان ملل و همراهی برای تخفیف تنش‌جات بین‌المللی
 ۲. تلاش برای امنیت دسته‌جمعی منطقه‌ای در خاورمیانه
 ۳. شرکت در برنامه‌های امنیت دسته‌جمعی با تشریک مساعی و دریافت کمک فنی و اقتصادی
 ۴. استحکام سازمان دفاعی حفظ حق حاکمیت و تمامیت ارضی کشور ایران و امنیت داخلی
- سه اصل از این اصول به مقوله‌ی امنیت و تمسک به روش‌های سخت‌افزاری برای تأمین امنیت باز می‌گردد که بازتابی از احساس شدید ناامنی، در شاه بوده است.
- اما سیاست ناسیونالیسم محمدرضا نیز چندان نپایید و در سومین گفتمان در سیاست خارجی دولت ایران از دهه‌ی ۱۳۴۰ به بعد به خواست و اشاره‌ی شاه، سیاست مستقل ملی در پیش گرفته شد. به نظر می‌آید متغیرهای مختلف درونی و بیرونی در اتخاذ آن خط مشی اثر گذار بودند، همانند:

^۱ - محمدرضا پهلوی، (۱۳۴۷)، *ماموریت برای وطنم*، تهران، بی‌نا، ص ۱۶۱.

۱. دوران تنش‌زدایی در روابط دو ابر قدرت.

۲. کاهش توجه امریکا از خلیج فارس به دلیل پیامدهای جنگ ویتنام

۳. افزایش تدریجی قیمت نفت

محمدرضا با سرمستی ناشی از درک چنان فرصتی، سمت و سوی اصلی جهت‌گیری اخیر خود را دست‌کم در سیاست‌گفتاری اینگونه بیان می‌کند:

"خطوط اصلی این سیاست بر پایه‌ی اصول مشخص صلح‌جویی صمیمانه، هم‌زیستی و تفاهم با کلیه‌ی کشورها و جوامع با سیستم‌های حکومتی و ایدئولوژی‌های متفاوت، طرفداری از هرگونه کوششی برای استقرار و تقویت عدالت اجتماعی چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، پشتیبانی از هر تلاش جهانی برای تعدیل فاصله بین جوامع فقیر و غنی، همکاری بین‌المللی در مبارزه با بی‌سوادی و گرسنگی و بیماری و سایر بلاهای اجتماعی عصر حاضر طراحی شده است."^{۱۱}

دیپلماسی ایران که مجری سیاست طراحی شده‌ی محمدرضا در امور خارجی بود از "۱۹۶۲" به بعد رنگ غلیظ ناسیونالیستی^{۱۲} پیدا کرد و در عمل به باورداشت‌ها و ارزش‌های دینی جامعه با روابط رو به رشد با اسرائیل و عامل اجنبی شدن در هم‌داستانی با امریکا، بی‌اعتنایی صورت گرفت تا سرانجام بغض‌های فروخته‌شده ناشی از چنان خطمشی با وقوع انقلاب مفری یافتند.

۳. سیاست کمونیسم‌ستیزی

پشتیبانی آشکار شوروی از مقاصد خودمختاری‌طلبان آذربایجان و کردستان، پس از جنگ جهانی دوم، خاطره‌ای تلخ، در سپیده‌دم قدرت‌یابی برای محمدرضا ایجاد کرد و این باور را شکل بخشید که خطر شوروی به مراتب از همه‌ی دشمنان ایران وخامت‌بارتر است، و بارها اظهار می‌داشت که: "برای کشورهای توسعه‌نیافته مسئله‌ی درک خطر بزرگ است که همان خطر جدید امپریالیسم کمونیسم می‌باشد."

^۱ - محمدرضا پهلوی، (۱۳۴۵)، *انقلاب سفید*، تهران، کتابخانه‌ی پهلوی، ص ۱۰۹.

^۲ - احمد میر فندرسکی، (۱۳۲۰)، *دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا سوم شهریور ۱۳۲۰*، تهران، علم، ۱۳۸۲، ص ۱۷۸.

محمدرضا بارها شوروی‌ترسی و دلهره خود از توسعه‌طلبی روس‌ها را این‌گونه بروز می‌داد: "این جا ایرانستان نخواهد شد."^۱

اما، در تمام سال‌های حکومت خویش، درصدد راه‌هایی برای برون‌رفت از وضعیتی که خود آن را "پیچیده و بغرنج" می‌خواند، بود و سرانجام راه را در هم‌پیمانی با غرب جستجو کرد. و شوروی نیز ضمن آنکه عضویت ایران در پیمان‌های ضد شوروی مانند بغداد را بر نمی‌تافت ولی در عین حال مراقب بود که به کلی پیوندهای دو کشور قطع نشود^۲ و دو کشور به این آموزه‌ی دیپلماتیکی عمل می‌کردند که رابطه‌ی اصطکاک‌آمیز بهتر از قطع رابطه است و شخص محمدرضا شاه نیز در سال‌های تثبیت قدرت، درصدد ترمیم رابطه برآمد و گاه از کارت گردش به سوی شوروی با هدف دریافت امتیازهای بیشتر از امریکا بهره می‌برد.

بدین‌سان محمدرضا، هم‌پا با مخالفت با کمونیسم، به سازماندهی مناسبات ایران با دولت اتحاد جماهیر شوروی برآمد و پیرو چنان تصمیمی در ۱۹۶۲-۱۳۴۱ به رهبر شوروی اطمینان داد که به هیچ قدرت خارجی، اجازه‌ی تأسیس پایگاه نظامی ضد شوروی را در ایران نخواهد داد و از آن پس، بیشتر بر وجوه اقتصادی پیمان سنتو تصریح می‌نمود. شوروی، اشاره‌های شاه را تعبیر به حسن نمود و از علاقه‌ی شاه به گسترش مناسبات منطقه-ای به سود اشتیاق خود برای "دستیابی به منابع طبیعی و به خصوص گاز ایران"^۳ بهره‌برداری کرد و از بی‌مهری‌های متقابل تا اندازه‌ای کاسته شد.

غرب‌گرایی

یکی از مبانی سیاست خارجی ایران در دوره‌ی پهلوی را اتحاد با کشورهای غربی، تشکیل می‌داد، در همان گام نخست در جریان اشغال ایران، محمدرضا، همکاری با متفقین را لازم تشخیص داد در سال‌های بعد نیز، محمدرضا بازگشت خود را به قدرت، پس از کودتای ۲۸ مرداد، مرهون امریکا می‌دانست.

^۱ - همان، ص ۲۶۹.

^۲ - Avery Peter, (۱۹۹۱), *The Cambridge History of Iran* Cambridge, London university, Cambridge press, vol۷, p۴۴۲.
^۳ - *ibid*, p۴۴۹.

هر قدر صفت بیگانه‌گریز محمدرضا شاه، او را از شوروی روی گردان می‌نمود، خصلت قدرت-سای محمدرضا، او را به سوی امریکا می‌راند. بنا به دلایلی محمدرضا به یک قدرت غربی دیگر، یعنی انگلیس به شدت بدبین بود، چه او افزون بر آن که آن دولت را در توطئه‌ی برکناری پدرش از قدرت سهیم می‌دانست، نمی‌خواست بار نفرت عمیقی که رابطه با انگلیس، به ویژه پس از ملی شدن نفت در ایران، برای دولت‌مردان ایجاد کرده بود، را به دوش بکشد. و این پارانوایا تا پس از انقلاب اسلامی که تصور می‌کرد انگلیسی‌ها انتقام ۲۵ ساله‌ی پس از کودتا را از او و متحد فراقاره‌ای‌اش، امریکا با پشتیبانی از مقاصد انقلابیون ایران گرفتند، نیز او را رها نکرد. با این حال، گرچه انگلیس‌انکاری، مطلوب، اما برای سیاست خارجی در آن زمان مقدور نبود.

به نظر می‌آید سخت‌گیری که در روزگار کودکی درباره‌ی محمدرضا اعمال شد، سبب گردید وقتی برای تحصیل به سوییس رود، غرب را آرمان‌شهر خود بپندارد و تصمیم بگیرد در دوران پادشاهی نیز با روابط گسترده درصدد جلب پشتیبانی غرب از مقاصد خود برآید. و در آن میان برای او امریکا، مضرات و پلشتی‌های امپریالیسم‌های دیگر را نداشت و قدرتی متفاوت و "احترام برانگیز"^۱ بود. درسیاست گفتاری محمدرضا، اصل بر "تعادل میان دنیای غرب، اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای اروپای شرقی و جمهوری خلق چین" تلاش برای همبستگی جهانی^۲ قرار داشت. اما در سیاست کرداری، همه‌ی راه‌ها به غرب از نوع امریکابیش ختم می‌شد.

از دیگر دلایل گرایش محمدرضا شاه به غرب را می‌توان در بیگانگی نظام شاهنشاهی از مردم دانست که چون این نظام موجبات نارضایتی مردمی را فراهم کرد که در نهایت به انقلاب اسلامی منجر گردید، ناگزیر شد برای بقای خود از محیط بیرونی و بالاخص از امریکا یاری جوید.

سایر علل رویکرد به غرب عبارت بود از: افزایش کمک‌های امریکا به ایران و ایفای نقش حامی برای ایران، که در ازای آن شاه انتظار داشت که، فرمانروایی‌اش تحکیم شود و سرانجام نیز موفق شد شخصاً نوعی سیاست خارجی تدوین کند که هم، با خط مشی داخلی او هماهنگ باشد و هم بیش از هر چیز با سیاست وابستگی به ایالات متحده انطباق داشته باشد.^۳

^۱ - ماموریت برای وطن، ص ۶۱۱.

^۲ - محمدرضا پهلوی، (۱۳۷۱)، پاسخ به تاریخ، ترجمه‌ی شهریار ماکان، تهران، شهرآب، ص ۲۷۵.

^۳ - Avery, vol ۷, p ۱۳۶.

نه تنها امریکا که دیگر کشورهای غربی نیز بر ابعاد غرب‌گرایی محمدرضا دامن می‌زدند زیرا به زعم آنان "شاه در منطقه‌ای که برای غرب دارای منافع اقتصادی و استراتژیک حیاتی بود یک هم‌پیمان باارزش اما خودکامه"^۱ به شمار می‌رفت. این نگرش‌ها، بی‌تردید از چشم شاه دور نمی‌ماند و در شیفتگی او به غرب تأثیرگذار بود.

ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی در دوره‌ی پهلوی دوم

در این دوره در ساختار حقوقی قدرت، نهاد سلطنت، مجلس شورا و هیأت وزرا از نهادهای اصلی در تصمیم‌گیری برای سیاست خارجی ایران بودند. محمدرضا در جایگاه پادشاه ایران، عالی‌ترین مقام قوه‌ی مجریه به حساب می‌آمد که بر طبق اصل ۲۷ قانون اساسی مشروطیت "پادشاه مستقلاً حق انشای قانون را داشت و در صورت لزوم می‌توانست لایحه‌ای را به مجلس تقدیم نماید" آنچه که درباره‌ی ابعاد قانونی قدرت محمدرضاشاه به خصوص در حوزه‌ی مربوط به سیاست خارجی می‌توان گفت، آنکه وی از حق انحلال مجلسین برخوردار بود و علاوه بر برخوردارگی از حق تعیین روسای عالی‌رتبه‌ی نهادهای مهم، فرماندهی کل قوا نیز بود و بنابراین حق اعلام جنگ و صلح از دیگر وجوه قدرت فوق‌العاده‌ی وی به شمار می‌رفت. به این ترتیب ساختار قدرت قانونی شاه در ایران در ذات استبدادزا بود، چه رسد به آنکه محمدرضا نیز به لحاظ خصیصه‌های فردی میل به خودکامگی داشت. اما، در بعد فراقانونی و پنهان یا همان ساختار واقعی قدرت، در عمل یگانه مرکز تصمیم‌گیری در امور داخلی و خارجی به ویژه در دهه‌ی آخر، شخص محمدرضاشاه بود.

بر شالوده‌ی همان قدرت پنهان، قوای سه‌گانه‌ی کشور، کاملاً مطیع فرامین همایونی و اوامر ملوکانه بودند و شاه در سال‌های پایانی توانست خود را از سایه‌ی سنگین نخست‌وزیران مقتدری چون قوام، رزم‌آرا، مصدق و امینی برهاند و به چهره‌ی محوری، منبع و مرجع تصمیم‌گیری رژیم تبدیل شود.

^۱ - دیوید اوئن، (۱۳۸۷)، بیماری شاه و دولت‌های غربی، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، فصلنامه‌ی اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال

محمدرضا، از شگردهای زیر برای تغییر چهره دادن به قدرت اول تصمیم‌گیری در مملکت بهره

برد:

از عنصر نظری سلطنت که برپایه‌ی آن شاه دارای فرّ و شکوه ایزدی بود، همچنین بارها مدعی شد که ائمه‌ی معصومین را در خواب دیده^۱ و خود و قلمرو تحت امرش، حفاظت شده‌ی آن‌ها است.

محمدرضا از راه‌های زیر به توسعه‌ی قدرت فرافانونی خود می‌پرداخت: موظف نمودن سفرای ایران به ارسال گزارش‌های روزانه "با تلکس رمزدار" به وزارت خارجه، گماردن اشخاصی با ضدیت شدید به یکدیگر در مصدر اموری که به نحوی به سیاست خارجی ارتباط نزدیک داشتند، تا مانع ائتلاف آنها علیه شاه شود، برای نمونه گماردن اردشیر زاهدی در سمت وزیر خارجه و انتصاب هویدا به عنوان نخست‌وزیر که با یکدیگر خصومتی دیرینه داشتند. به طوری که کار دشمنی آن دو در ۱۳۵۰ به جایی رسید که هویدا نامه‌ی اهانت‌آمیزی را که زاهدی به او نوشته، عیناً به دست شاه رساند و گفته بود "یا من در مقام نخست‌وزیری باقی می‌مانم یا اردشیر زاهدی در وزارت خارجه"^۲ شگرد دیگر وی متعدد و متنوع نمودن منابع خبری بود و این امر در حفظ برتری اطلاعاتی شاه بر وزرا مؤثر واقع می‌شد.

افزون بر آن مامور ویژه‌ی اطلاعاتی^۳ در سفارت‌خانه‌های مهم می‌گمارد که موظف به ارسال گزارش بودند و رقابت‌های آن مامور با اعضای سفارت‌خانه در عمل هیچ خبری را از چشم شاه پنهان نمی‌گذاشت، و برابعد قدرت شخصی شده^۴ و انزوای چاره‌ناپذیر او می‌افزود. احمد میرفندرسکی تعبیر رسا و بس زیبایی از خودمحوری شاه، در سیاست خارجی که سبب وابستگی شدید کارکرد سیستم به وی را فراهم کرده بود، به قرار زیر به کار می‌برد:

"اعلیحضرت محمدرضا شاه مانند رهبر ارکستر است که تا زمانی که او چوبش را بلند نکرده هیچ سازی نباید به صدا درآید."^۵

^۱ - اورینانا فالاجی، (بی‌تا)، مصاحبه با تاریخ‌سازان، بی‌تا، ص ۶۷.

^۲ - اردشیر زاهدی، (۱۳۸۱)، رازهای ناگفته‌ی اردشیر زاهدی در گفت و گو با پری اباضلی و هوشنگ میر هاشم، تهران، به‌آفرین، ص ۵۷؛ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، (۱۳۷۸)، در حاشیه‌ی سیاست خارجی از دوران نهضت ملی تا انقلاب، تهران، گفتار، ص ۱۷۹.

^۳ - در حاشیه‌ی سیاست خارجی از دوران نهضت ملی تا انقلاب، ص ۱۰۰.

^۴ - گفت و گوی من با شاه (خاطرات محرمانه)، ص ۲۹۵.

^۵ - دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷، ص ۴۲.

وی، همچنین درباره‌ی روند معیوب شدن ساختار تصمیم‌گیری اظهار می‌دارد که: "فعالیت وزارت خارجه در دوره‌ی اشغال ایران منجر به قرارداد سه جانبه شد. زیرا در آن سال‌ها وزیر خارجه در اتخاذ فعالیت خارجی نقش درجه اول داشت، بعد از آن مرکز قدرت از هیأت دولت به اعلیحضرت و پس از انقلاب سفید قدرت به تمامی در دست اعلیحضرت قرار گرفت."^۱ اما، هوشنگ مهدوی بر آن بود که حتی در رخدادهای دهه‌ی اول سلطنت "از وزارت‌خانه خارجه اسکلتهی باقی نماند و نتوانست نقش مهمی در سیاست خارجی کشور ایفا کند."^۲

وزارت امور خارجه

وزارت امور خارجه همانند ارتش به صورت ابزاری در اجرای تصمیمات شاه درآمده بود و با هدف تجمع بیشتر قدرت به سفیران ایران در کشورهای بیگانه فرمان داده بود که "از مراجعه‌ی مستقیم به نخست‌وزیری اجتناب ورزند." شاه به دکتر جلال عبده وزیر خارجه‌ی وقت (۱۳۳۸) گفته بود: "وزیر امور خارجه واقعی خود من هستم و شما فقط مجری اوامر خواهید بود."^۳ ورود غیر قانونی شاه به حریم قدرت تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران سیاست خارجی را می‌توان از تواتر کاربرد "بنا به فرمان همایونی" و "بنا به امر ملوکانه" که به خصوص در اسناد و گفتار متصدیان سیاست خارجی خصوصاً در دهه‌ی آخر به کار می‌بردند را فهمید به طوری که شاه سرانجام به "داور مطلق در امور دیپلماسی" تبدیل شد.

البته در مورد نادری، وزیر خارجه‌ای چون اردشیر زاهدی، شاه را ناگزیر به اذعان به شأن تصمیم‌گیری وزارت خارجه می‌نمود، برای نمونه، زاهدی در اقدامی بی‌سابقه، از شاه تقاضا کرد که به عده‌ای از همکاران وزارت خارجه که وظایفشان به نحوی با مساله‌ی بحرین ارتباط پیدا می‌کرد، فرصتی داده شود تا نظراتشان را حضوراً بیان کنند.^۴

اما، نظام شاهنشاهی، حاضر به سهیم کردن نخبگان در پویش تصمیم‌گیری نبود و به دلیل مقاومت در برابر هر نوع بازنگری در قدرت و به خاطر فقدان نهادمندی سیاسی، زمینه‌های لازم و

^۱ - دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷، ص ۶۳.

^۲ - در حاشیه‌ی سیاست خارجی، ص ۹۷.

^۳ - همان، ص ۹۹.

^۴ - فریدون زندفرد، (۱۳۷۹)، ایران وجهانی بر تالطم، خاطراتی از دوران وزارت امور خارجه ۱۳۲۶-۱۳۵۹، تهران، شیرازه، ص ۳۲.

کافی در سطح خارجی برای بهره‌برداری سوء قدرت‌های بزرگ از ساختار معیوب تصمیم‌گیری در ایران در حوزه‌ی سیاست خارجی فراهم شد و در داخل کشور بر تعارض موجود میان قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی افزود و در فرجام به سقوط نظام شاهنشاهی منجر گردید.

مؤلفه‌های شخصیتی و تصورات محمدرضا

صفات کلیدی که شاکله‌ی شخصیت محمدرضا را پی‌افکنند را می‌توان در موارد زیر خلاصه

نمود:

مضطرب، ترسو و حمایت‌جو

رشد و نمو در دامن مادری خودستا و پدری خودکامه و دهن‌کجی به استقلال رای و آزادی عمل محمدرضا، دو خصلت ترس و آزارگری به زیردستان را در وجود او نهادینه نمود. در هفت سالگی به ولیعهدی برگزیده شد به فرمان پدر تاجدار، از مادر و خواهر دوقلویش جدا، تا در کاخی جداگانه تعلیم و تربیت شاهانه ببیند، همین امر ضربه‌ی عاطفی شدیدی را به او وارد کرد که با امر ملوکانه‌ی جدید مبنی بر ادامه‌ی تحصیل در سوییس تعمیق یافت. در سوییس علاقه‌ی پایدار به غرب در وجودش نهادینه گردید. محمدرضا از تأثیر مثبت آموزش اجباری در غرب این چنین یاد می‌نماید^۱ "در سوییس مزایای آموزش و پرورش دموکراتیک را درک کردم، از همان‌جا بود که من در درون خود علیه پدرم انقلاب کردم و سوگند یاد کردم که خلاف عملکرد او عمل ننمایم."^۱

ماروین زونیس بر آن است که محمدرضا برای غلبه بر بی‌قراری‌های روحی خود از چند منبع قدرت می‌یافت و در آستانه‌ی انقلاب اسلامی همه‌ی آن منابع قدرت از دست رفته بودند و شاه دچار اختلال در تصمیم‌گیری در مواجهه با رخداد انقلاب شد.

^۱ -laing , p۱۰۲.

منابع الهام‌بخش و حامی محمدرضا^۱ عبارت بودند از: ۱. ارنست پرون دوست دوران تحصیل محمدرضا در سوییس^۲. ۲. اشرف خواهر دو قلوی شاه و اسدالله علم وزیر دربار^۳. باور به حمایت الهی^۴. پیوند با نیرومندترین قطب قدرت در دنیا و برقراری ارتباط شخصی با رؤسای جمهور امریکا.

به این قرار شاه جنبه‌های نازل شخصیت خود را با اتکاء به منابع چهارگانه‌ی فوق رفع می‌ساخت. با این حال همچنان اراده‌ای شکننده داشت، چنانچه برای مثال در مصاحبه با خبرنگاران سمج غربی، با استیصال اظهار می‌داشت: "من بالاخره آنقدر به ستوه آمده‌ام که تصمیم گرفتم ما باید دموکراسی را کنار بگذاریم و براساس حکم عمل نمایم."^۲ محمدرضا، اساساً هر عقیده و عمل آگاهی‌بخشی را در حکم پتکی می‌پنداشت که قصد "لرزاندن پایه‌های حکومت او را دارد"^۳ و به این خاطر دچار وحشت شدید می‌شد.

بدین‌سان اثر دو خصلت ترس دوران کودکی در زمان زمامداری به صورت و هم‌مک- کارتیسمی از کمونیسم و احساس بی‌پناهی و میل به پناه‌یافتن در پرتو حمایت امریکا در نظام بین‌الملل معنا و تجلی یافت و ترکیب نامیمون دلهره‌ها و میل سرکش حمایت‌جویی در نهایت به تزلزل او انجامید که در تصمیم‌گیری‌های متناقض او در دوران سلطنت به خصوص در سال پایانی سلطنت مانند سیاست مشت آهنین در واقعه‌ی میدان ژاله و اقدام به گشایش فضای باز سیاسی و آزادی زندانیان سیاسی، نمود، یافت و همین حرکات زیکزاک‌وار، همچون عاملی شتابزا، شاه را در ورطه‌ی سقوط افکند.

قدرت ستا و قدرت نما

از دوران کودکی، قدرت، بخشی از زندگی شاه به شمار می‌رفت. و تمامیت‌خواهی او به گونه-ای بود که "حاضر نبود قدرت را با کسی تقسیم کند، چه رسد به آنکه از آن چشم‌پوشی کند"^۱ و

^۱ - ماروین زونیس، (۱۳۷۰)، شکست شاهانه روانشناسی شخصیت شاه، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران، وزارت امور خارجه، سازمان چاپ و انتشارات، ص ۱۶۱.

^۲ - laing, p ۲۱۷.

^۳ - Aqiqi bakhshayeshi, (۱۹۸۵), *Ten Decades of Ulama's Struggle*, edited by: g.sradhakrishna, tehran, Islamic propagation organization, p ۲۰۲.

سرانجام، مقاومت بر سر توزیع قدرت به مواجهه‌جویی او با مخالفانش در آستانه‌ی انقلاب منجر شد.

به گواهی شواهد بسیار، سخت‌گیری‌های پدر نه تنها از او شخصیتی استوار ساخت که او برای همه‌ی عمر ترسید و ستایش‌گر بی‌چون و چرای قدرت شد و بنا به ذات و درونمایه‌ی قدرت همه‌ی زیردستان را ترساند.

در چاره‌اندیشی برای غلبه بر مخاطرات موجود در نظام بین‌المللی و تحت تأثیر همین خصیصه-ی قدرت‌ستایی، سیاست غرب‌گرایی را، بر خلاف منطق ژئوپلیتیک هم‌جواری با سردمدار بلوک شرق، پیشه کرد.

تملق‌ستا و تملق‌پذیر

یکی از صفات منفی محمدرضا تملق‌دوستی او بود به گونه‌ای که نه تنها اطرافیان شاه، که شخصیت‌های خارجی نیز از آن صفت در جهت پیشبرد مقاصد دول متبوع خویش بهره می‌بردند. نگاهی به محتوای نوشته‌هایی از سنخ آنچه قدرت‌الله اورنگ، در اوج قدرت‌نمایی محمدرضا با عنوان "شخصیت جهانی آریامهر" گرد آورده است، نشان می‌دهد، نوع تعاریف پرطمطراقی که از محمدرضا شاه می‌نمودند، در واقع عمدتاً بهره‌برداری ماهرانه‌ای از روحیه‌ی تملق‌پذیری شاه بود. طعنی از آن گزنده‌تر نبود که محمدرضا شاه که به گفته‌ی باتلر، پرونده‌ی حقوق بشری وی از "سیاه‌ترین"^۲ پرونده‌های دنیا بود، به صفت "دموکرات" مورد تحسین واقع می‌شد. به استناد محتویات نوشته‌ی فوق، سردمداران غربی و بلندپایگان سیاسی دنیا به گاه دیدار از ایران، محمدرضا را با صفاتی چون "رهبری برجسته"، "مدلساز"، "نیرومندترین زمامدار"، "تلاش‌گر برای وحدت مسلمین"، "طراح و مبتکر"، "دارای شخصیت جهانی"، "رکن ثبات در خاورمیانه"، "مدافع آزادی در دنیا" و... مورد ستایش و تمجید قرار می‌دادند. روزولت اظهار می‌داشت که در همه‌ی ممالک آسیا "پادشاهی به دموکرات منشی پادشاه ایران،"^۳ یافت نمی‌شود. دانشگاه هاروارد در درجه دکترا‌ی افتخاری که به شاه ایران در ۱۶ خرداد ۱۳۴۷ اعطا کرد،

^۱ - "بیماری شاه و دولت‌های غربی"، ص ۱۱۶.

^۲ - پرونده‌ی سیاه شاه.

^۳ - قدرت‌الله اورنگ، (۱۳۴۷)، شخصیت جهانی شاهنشاه آریامهر از نظر سران کشورهای گیتی، تهران، بی‌نا، ص ۴۵.

محمدرضاشاه رادر زمره‌ی "رهبران برجسته‌ی قرن بیستم"^۱ نامید. با این تعاریف محمدرضا سر از پانمی‌شناخت و "شیوه‌ی تهاجمی‌تری در اداره‌ی کشور و در سیاست خارجی در پیش می‌گرفت"^۲ و برآورد اغراق‌گونه و رویایی از توانمندی و جایگاه ملی و جهانی خود می‌یافت و خود را بی‌نیاز از ایده‌های نخبگان می‌دید.

آخرین ستایش از زنجیره‌ی تملق‌های که از شاه صورت گرفت بر زبان جیمی کارتر، در ۱۳۵۶ جاری شد که قول داد از "رهبر نیرومند"^۳ ایران پشتیبانی کند و ایران را جزیره‌ی ثبات در متلاطم‌ترین بخش دنیا نامید، روحیه‌ی تملق‌ستای محمدرضا بین او و واقعیت فاصله انداخت و نتوانست بین دست‌نشانده‌ی امریکا با رویکرد تکنولوژیک به غرب در سیاست خارجی تفاوتی قایل شود و در نتیجه ایران را در یک حالت "بی‌قراری عمیق"^۴ در آستانه‌ی انقلاب قرار داد.

بدبینی، پارانویای سیاسی

محمدرضا از نوعی بدبینی به همه چیز و همه کس رنج می‌برد. وی همچون پدر، درباره‌ی خطر روس‌ها بزرگ‌نمایی می‌کرد و درباره‌ی انگلیسی‌ها نیز به‌رغم برقراری روابط گسترده تا پایان عمر به مقاصد آنان که می‌توان آن را نوعی "توهم توطئه" دانست، بدبین بود. و چنان می‌پنداشت که همان‌گونه که انگلیسی‌ها پدرش را از صحنه‌ی قدرت خارج ساختند، در اثنای انقلاب با تهبیجات و با تبلیغات بزرگ‌نمایانه درباره‌ی سیاست ضد حقوق بشری شاه ایران، در واقع برای همیشه او را از قدرت برکنار ساختند.

ابعاد بدبینی درباره‌ی انگلیسی‌ها در طرز تلقی‌های وی از جهان سیاست چنان عمومیت یافته بود که می‌پنداشت، "عراقی‌ها به‌رغم اتکای روزافزونشان به مسکو در باطن نوکر انگلیسی‌ها هستند."^۵ در تصورات پارانویایی شاه همه‌ی مخالفانش به طریقی آلت دست دشمنان خارجی بودند.

^۱ - همان، ص ۹.

^۲ - laing, p ۱۹۷.

^۳ - Avery, vol ۷, p ۲۱۲.

^۴ - حسنین هیکل، (۱۳۶۶)، ایران روایتی که ناگفته ماند، ترجمه‌ی حمید احمدی، تهران، بی‌نا، ص ۱۰۱.

^۵ - گفت‌وگوی من با شاه (خاطرات محرمانه)، ص ۳۷۳.

خودشیفتگی، ناریسیسم

در تشریح ویژگی ناریسیسم آمده است: "افراد خودشیفته قادر به ادراک جهان پیرامون خود به شیوه‌ی عینی نیستند، تنها واقعیتی که آنها می‌شناسند جهان ذهنی، افکار، احساسات، و نیازهای خودشان است... ادراک آنها از جهان بیرون در چهارچوب ذهنیت خود آنها محصور است."^۱ کاپلان، بر آن باور بود که خودشیفته‌ها "احساس بزرگ‌منشانه از اهمیت شخصی، بی‌نظیر بودن و توقع توجه و تمجید داریم دارند."^۲ براساس تعاریف فوق صفات خودشیفته‌ها در شاه مخصوصاً در دهه‌ی آخر حکومت به چشم می‌خورد.

شرح مرتضی مشیر نماینده‌ی مردم فسا، از دو برخورد متفاوت محمدرضا در آغاز و انجام سلطنتش در شیراز یکی در ۱۳۲۳ که با فروتنی با فارغ‌التحصیلان مدرسه‌ای در شیراز برخورد کرد و یکی در ۱۳۵۵ که همچون فاتح مغروری به دیدار نمایندگان رفت. رفتاری که مشیر آن را "توهین آمیز و ملالت‌بار"^۳ توصیف می‌کند حکایت‌گر بروز بیماری خودشیفتگی در اواخر سلطنت داشت. و همین تغییر برخورد را با همسایگان ایران داشت.

محمدرضا از اینکه تصاویر و مجسمه‌های^۴ او در همه‌ی ادارات وجود داشت، عمیقاً احساس رضایت خاطر می‌کرد و اشتیاقی توصیف‌ناشدنی به مصاحبه با خارجی‌ها و نوشتن درباره‌ی خود داشت و با اغماض‌ترین برداشت، ارایه‌ی تصویری مدرن از ایران را با تصویری عظمت‌گرایانه از اندیشه‌های خویش، اگر نگوییم ترجیح، که تلفیق می‌نمود.

توهم عظمت

توهم عظمت، در انطباق با نظریه‌ی گوردن آلپورت از صفات اعظم محمدرضا شاه، به شمار می‌رفت که در طول سال‌های حیات سیاسی محمدرضا شاه از استمرار و فراگیری برخوردار بود. برآورد رویایی، از جایگاه و منزلت خود و ایران، شاه را بر آن داشت تا مدعی شود که در واقعه‌ی

^۱ - یوسف کریمی، (۱۳۸۴)، روانشناسی شخصیت، تهران، موسسه‌ی نشر و ویرایش، ص ۱۰۹.

^۲ - هارولد کاپلان، (۱۳۸۴)، نوزها و اختلالات شخصیت، ترجمه‌ی نصرت‌الله پور افکاری، تبریز، بی نا، ص ۱۳۶.

^۳ - مرتضی مشیر، (۱۳۸۷)، گوشه‌های از خاطرات من در پنجاه سال اخیر، تهران، گندم، ص ۲۲۷.

^۴ - شکست شاهانه روانشناسی شخصیت شاه، ص ۱۶۲.

کنفرانس تهران در ۱۳۲۲، وی به چرچیل پیشنهاد داده است: "باید اول به ایتالیا حمله کنند و پس از آنکه وضع خود را در آنجا تثبیت نمودند از طریق بالکان به حمله‌ی عظیم خود مبادرت ورزند."^۱ مصادیقی از عظمت‌طلبی محمدرضاشاه در سیاست خارجی را می‌توان در موارد زیر برشمرد؛ کمک به کردهای عراقی علیه رژیم بعثی، لشکرشی به عمان برای سرکوب شورشیان ظفار، ارسال اسلحه به دولت زیاد باره در سومالی،^۲ حیاتی شمردن اقیانوس هند برای امنیت ملی ایران،^۳ "کمک مالی به مؤسسه‌ها و مراکز غربی مثل کارخانه‌ی کروپ، کمک ۲۰۰ میلیون دلاری به بانک جهانی و ۵۸۰ میلیون دلار به صندوق بین‌المللی پول،^۴ برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصدساله، اظهارنظر درباره‌ی وقایع بین‌المللی ارایه‌ی طرح برای مدیریت جهانی^۵ و نقد هنجارها و نهادهای بین‌المللی از دیگر جلوه‌های بلندپروازی‌های محمدرضاشاه بود.

شاه تنها شش سال پیش از انقلاب در مصاحبه با خبرنگاری انگلیسی، خود را در مقامی می‌دید که به غرب و شرق هشدار دهد: "ما هرگز شیره‌های نفت خود را به روی غرب نخواهیم بست... اگر لازم باشد حاضریم با هر قیمت بجنگیم، حتی اگر کشور به زمینی سوخته تبدیل شود."^۶

در آن سال‌ها وی دچار توهم برابری قدرت با کشورهای مانند شوروی که قدرتی چند بعدی به شمار می‌رفتند، شده بود و دست‌کم در سیاست گفتاری، خود را در مقامی می‌دید که ادعا کند: "ایران مقدم‌ترین نیروی حفظ ثبات و صلح" در منطقه است و هشدار می‌داد که چنانچه شوروی به ساختن پایگاه‌های دریایی، نظیر ام‌القصر در عراق، ادامه دهد، "ایران نیز با درخواست داشتن تأسیسات در خلیج فارس از سوی امریکا موافقت خواهد کرد."^۷

محمدرضا در یکی دیگر از حالات توهم‌آلودش، اظهار می‌دارد که: "امریکایی‌ها باید بدانند که مخالفت ما با دخالت بیگانگان در خلیج فارس جدی است، امریکا باید درک کند که ما یک کشور

^۱ - ماموریت برای وطنم، ص ۱۰۱.

^۲ -avery, vol ۷, ۴۵۵.

^۳ - مارک گازویورسکی، (۱۳۸۱)، سیاست خارجی امریکا وشاه ایجاد یک حکومت سلطه پذیر در ایران، ترجمه‌ی جمشید زنگنه تهران، رسا، ص ۳۱.

^۴ - رازهای ناگفته اردشیر زاهدی در گفت‌وگو با پری اباضلی، ص ۷.

^۵ - پاسخ به تاریخ، ص ۲۷۵.

^۶ - laing, p ۱۹۸-۷.

^۷ - Ibid, p ۲۰۱.

مستقل هستیم و در مقابل هیچ‌کس سر فرود نمی‌آوریم"^۱ و این در حالی است که دولت ایران در صدر بیست کشور دنیا با درجه‌ی وابستگی شدید به امریکا قرار داشت.

یکی از اشتیاق‌های بلندپروازانه‌ی محمدرضا، تبدیل کردن ایران به یک قدرت پلیسی با توان بازدارندگی بود که بیش از حد جاه‌طلبانه و کوتاه‌بینانه جلوه می‌کرد، زیرا "حدنهایی ادعای او می‌توانست این باشد که یک قدرت منطقه‌ای وابسته است و توانایی حفظ استقلال خود در بلندمدت بی‌کمک امریکا را ندارد."^۲ در تکوین و تجلی صفت توهم عظمت در وی، عوامل چندگانه‌ی زیر اثرگذار بودند:

۱. پادشاه کشوری با جاذبه‌های فراوان ژئوپولیتیک و بهره‌مندی از موقعیت بری و بحری و گذرگاهی. شاید بتوان اظهارات زیر را مصداقی از وقوف شاه به چنان موقعیتی دانست:
"خلیج فارس برای کشور من مسأله‌ی مرگ و زندگی است، یا بهتر است بگویم زندگی یا مرگ است."^۳

۲. قرار گرفتن در مرکز انرژی جهان و دارا بودن منابع عظیم گاز و نفت و افزایش چهار برابری قیمت نفت،^۴ چاپ تصویر محمدرضا در نوامبر ۱۹۷۴ بر صفحه‌ی نخست تایمز به عنوان امپراطور نفت.

۳. ژاندارم شدن ایران در منطقه. اشتیاق و اراده‌ی فردی محمدرضا در تحقق هژمونیک‌گرایی و بازتولید قدرت آسیایی ایران، خلاء قدرت ناشی از خروج انگلیسی‌ها از خلیج فارس، افزایش قیمت نفت، سیاست تسلیحاتی جنون‌آمیز محمدرضا دکتترین نیکسون و محول نمودن مسئولیت منطقه‌ای به قدرت‌های محلی امکان جلوه‌گری به آن داد. از عوامل مؤثر بر ژاندارمی ایران در منطقه بود که محمدرضا همه‌ی علل و عوامل مساعد در چنان رخدادی را به سود خود، مصادره به مطلوب نمود. در برآورد آمیخته به وهم و بلندپروازی از موقعیت خود و کشورش بود که فلسفه‌ی سیاست تسلیحاتی ایران را برای سفیر امریکا، این چنین تشریح کرد: "برای امریکا فروش اسلحه یک مسأله‌ی تجاری است، ولی تهیه‌ی اسلحه برای ما

^۱ - گفت و گوی من با شاه (خاطرات محرمانه)، ص ۶۵.

^۲ -avery, vol ۷, p ۴۵۵.

^۳ -laing, p ۲۰۱.

^۴ - محمدعلی همایون کاتوزیان، (۱۳۷۲)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و دیگران، تهران، ققنوس، ص ۲۸.

حکایت مرگ و زندگی است. من بودجه‌ی مملکت را تأمین می‌کنم. حتی اگر به قیمت گرسنگی مردم باشد.^۱

۴. از دیگر عوامل اثرگذار بر بلندپروازی‌های محمدرضا را می‌توان در پشتیبانی روحی و متحد استراتژیک بودن امریکا در منطقه دانست. چنانچه، جانسون با کلمات نوازش‌گرانه‌ای به شاه اظهار داشته بود: "ایران امروز تحت رهبری پادشاه خردمند و دلیر خود برای نوسازی اجتماعی و اقتصادی و گسترش عدالت اجتماعی و پیشرفته‌ترین ملل جهان مجاهدت می‌کنند."^۲

بازتاب مولفه‌های شخصیتی محمدرضا بر سیاست منطقه‌ای ایران

سیطره‌ی روحیه‌ی ترس و حمایت‌جویی در وجود محمدرضا او را هر چه بیشتر متوجه ضمانت‌طلبی از امریکا برای خطامشی‌هایش در منطقه نمود و همین موضوع ابعاد انزوای منطقه-ای فزاینده‌ی رژیم پهلوی را پیچیده‌تر می‌کرد. رویه‌ی شوروی‌ها در کمک‌های نظامی به سوریه، عراق و هندوستان، شاه ایران را در دلهره‌ی "گرفتارشدن در حلقه‌ی دشمنان منطقه‌ای"^۳ آفکند، و سبب شد او متمایل به یافتن موتلفانی در فراقاره شود.

بنیاد سیاست منطقه‌ای محمدرضا بر واگمهی افراطی از عملیات بر اندازنده‌ی کمونیست‌ها، تظاهر به همکاری منطقه‌ای و برقراری تشکیلاتی جهت امنیت جمعی قرار داشت. در باورداشت-های ویژه‌ی شاه، تنها ارتش مجهز ایران یارای آن داشت که حافظ صلح جمعی در منطقه باشد تا ارتش نقش "عامل عمده‌ی تأمین ثبات و استقلال حافظ آرامش ایران در دنیای پر آشوب"^۴ را ایفا کند.

بازتابی از دلهره‌های مداوم و خصیصه‌ی بیگانه‌ترسی محمدرضا در سیاست گفتاری وی درباره‌ی تأمین صلح در خاورمیانه هویدا است، شاه ایران دست‌کم دو شرط اساسی زیر برای صلح

^۱ - گفت و گوی من با شاه (خاطرات محرمانه)، ص ۲۱۴.

^۲ - شخصیت جهانی شاهنشاه آریامهر از نظر سران کشورهای گیتی، ص ۷۹.

^۳ - ایران وجهانی پرتلاطم خاطراتی از دوران وزارت امور خارجه ۱۳۲۶-۱۳۵۹، ص ۴۰.

^۴ -avery, vol۷, p۴۵۳.

در منطقه را لازم می‌دانست: "۱. ایجاد دموکراسی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در داخل کشورها ۲. مأمونیت از خرابکاری و نفوذ تدریجی و تجاوز.^۱

شگفت آن که در حالی که سیاست شاه، در غلطیدن در دامن امریکا و هم‌پیمان منطقه‌ای آن اسرائیل در داخل کشور به انقلاب بر ضد برنامه‌ی وی خاتمه یافت و در سطح بیرونی موجی از نگرانی در شوروی و حتی همسایگان را برانگیخت، اما شاه خیال‌پرداز ایران در تبعیدگاه ابرام می‌ورزید که: "هدف اصلی من در سیاست خارجی این بود که ایران بهترین روابط را با کلیه‌ی کشورهای همسایه و هم‌مرز داشته باشد."^۲

به‌رغم اعلام سیاست همسایه‌گرایی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، در سیاست کرداری محمدرضاشاه همچنان آنان مورد بی‌مهری شدید سیاسی ایران قرار داشتند. از سوی دیگر عربستان و مصر به دلیل برخورداری از پاره‌ای جذابیت‌ها برای سروری در خاورمیانه، حس حسادت او را برمی‌انگیزتند، دیگر کشورهای عرب مانند عراق را بارها تحقیر نمود. درباره‌ی افغانستان، ترکیه و پاکستان در سیاست گفتاری بنا را بر برابری "دوستی و همبستگی کامل"^۳ نهاده بود، ولی در سیاست کرداری، همواره درصدد القای برتری خود بر آنها بود.

در سیاست منطقه‌ای، بارها به تحقیر جمال عبدالناصر که تا دهه‌ها در حافظه‌ی جمعی اعراب، منزلتی بس والا یافت، می‌پرداخت. و او را "فرعون سبکسر مصر"، "جاه‌طلب" و "آدم‌کش" و "کسی که بین مسلمین نفاق افکنده"^۴ می‌نامید. در سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۳، فقط چند سال پیش از سقوط پهلوی و پیش از آن که با وقوع انقلاب معادله‌های جاری قدرت در منطقه درهم پیچیده شود، شاه طرز تلقی‌اش از ساختار قدرت منطقه‌ای را این چنین تشریح می‌کرد: "خنده‌دار است، بدون توان دفاعی ایران آنها در مقابل کمونیست‌ها مرده‌اند. اولین انتخاب ما همکاری است و انتخاب دوم ما این است که در صورت لزوم به تنهایی پیش برویم."^۵

بارها محمدرضا، اصطلاح تحقیرگرانه‌ی "عراق مفلوک"، "عراق بینوا" را برای کشور همسایه به کار برد. و این گفته‌ی اندیشیده شده‌ی ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی را نشنیده گرفت که

^۱ - مأموریت برای وطنم، ص ۳۹۹.

^۲ - پاسخ به تاریخ، ص ۲۵۹.

^۳ - همان، ص ۲۶۲.

^۴ - روزنامه‌ی اطلاعات، پنج شنبه ۶ مرداد، ۱۳۳۹.

"یک ملت شکست را می‌تواند تحمل کند اما تحقیر را هرگز" و بنابراین تاوان تحقیرهای محمدرضا را در فردای انقلاب، مردم ایران در جریان جنگ نابرابر عراق علیه ایران متحمل شدند. از سوی دیگر هر قدر در رفتار محمدرضا نسبت به دولت‌های مسلمان منطقه، اثراتی از تفرعن و کم‌مهری هویدا بود، با بی‌اعتنایی به متغیر محیط ملی، تصمیم به شناسایی دو فاکتو اسرائیل غیرمسلمان نمود.

این تصمیم، اعتراض شیخ محمود شلتوت رییس دانشگاه الازهر را برانگیخت. وی تصمیم شاه ایران به شناسایی گروهی راهزن اسرائیلی را مورد شماتت قرار داد و خواستار تجدید نظر شاه در آن تصمیم شد.

اما محمدرضا پاسخ داد "روش ما در شناسایی دوفاکتو مکرر مورد تقدیر ممالک و ملل اسلامی واقع گردیده و درصدد تغییر این روش نیز نیستیم."^۱ خردانگاری ارزش‌های اسلامی مورد پذیرش جامعه‌ی ایران و منطقه از سوی شاه در گاه تصمیم‌گیری شناسایی دوفاکتو اسرائیل و تعمیق آن تا حد افزایش روابط چند جانبه با اسرائیل،^۲ دست‌کم دو بازخورد را ایجاد کرد؛ در سطح داخلی بر دامنه‌ی واگرایی داخلی افزود و به سقوط شاه انجامید و در سطح منطقه‌ای ابعاد انزوای شاه را تشدید نمود.

بازتاب خصوصیات فردی محمدرضا بر سیاست جهانی ایران

خطامشی‌گذاری در سیاست جهانی نیز بر ترکیب غریب برآوردی ترس‌آلود و در عین حال بسیار بلندپروازانه‌ی محمدرضا، از موقعیت جهانی ایران استوار شده بود. پارادوکس‌های شخصیتی وی که البته پاره‌ای از آنها متأثر از خصوصیات محیطی و فرهنگ سیاسی ایران بود، بر شالوده‌ی فکری و عملی سیاست‌گذاری خارجی ایران اثرات خود را بر جای گذاشت.

برای نمونه، احساس نیرومند و پایدار بیگانه‌گریزی، محمدرضا را در هر دهه بیش از دهه‌ی پیش از بزرگترین همسایه‌ی ایران و ابرقدرت جهان دور نمود. و با وجود روابط مستمر بازرگانی و فنی تا آخرین دهه‌ی حکومت پهلوی، اما محمدرضا از قدرت شوروی دچار هراس بود و در

^۱ - مرتضی قانون، (۱۳۸۱)، جستاری در روابط ایران و اسرائیل، تهران، طبرستان، ص ۲۸۳.

^۲ - bakhshayeshi, p۲۰۲.

مراحل‌ی شوروی‌ترسی در او به کمونیسم‌ستیزی^۱ معنا و تعبیر می‌یافت. بدگمانی شدید محمدرضا به مقاصد توسعه‌طلبانه‌ی شوروی، سبب شد ایران به حلقه‌ی مهم سیاست سد نفوذ شوروی، تبدیل شود. در پیش گرفتن سیاست تسلیحاتی نامتعارف و تهاجمی و پیوستن ایران به پیمان بغداد و عضویت در سنتو، همگی افزون بر گفتمان غرب‌گرایی، روی دیگر سکه‌ی شوروی‌ترسی به شمار می‌رفت.

در سال‌های واپسین حکومت، تغییر چهره دادن ایران به کشوری با ارتش رفورم یافته، جمعیت زیاد، روحیه‌ی ملی سلطه‌گرایانه، درآمد سرشار نفت و ثباتی بالاتر از معدل ثبات منطقه‌ای ایران را آماده پذیرای سمت "بزرگترین نیروی حافظ صلح در خاورمیانه" و به تعبیر دیگر ژاندارمی، نمود. گرچه شرایط یاد شده برای سلطه‌گرایی ایران در منطقه لازم بود، اما کافی نبود، هراس‌های غریب به علاوه ویژگی‌های نارسیمی و جاه‌طلبی‌های محمدرضا که از نگاه برخی از غربی‌ها "برجسته‌ترین و شاید تنها فرمانروای بانفوذ خاورمیانه"^۲ به شمار می‌رفت، در فرجام باعث شد، شاه با اشتیاق این سمت را بپذیرد و شرط کافی را برای این موقعیت فراهم آورد.

سرانجام اینکه، محمدرضا، متحد استراتژیک و ممتاز امریکا در دهه‌ی ۱۹۷۰ شد. که میان اتخاذ این سیاست با آمال و طرز برداشت‌های شخصی محمدرضا رابطه‌ی معناداری وجود داشت. اشتیاق به جلوه‌گری و خودنمایی که از همان آغاز نوجوانی در محمدرضا وجود داشت در دوران پادشاهی در برقراری رابطه با قدرتمندترین قدرت دنیا، که امکان مطرح شدن هر چه بیشتر در جهان را به او می‌داد، نمایان شد.

یکی از تصورات نادرست محمدرضا از نقشش این بود که باید پادشاهی باشد که غربی‌ها و به خصوص امریکا او را تأیید کنند و به لحاظ روانی، نیاز مستمری به تأیید غربی‌ها^۳ می‌دید و بارها به بازنگری وظایف خویش از دریچه‌ی انتظارات غربی‌ها می‌پرداخت و همین واقعیت بر وخامت اوضاع می‌افزود و واگرایی میان قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی در داخل ایران را غیرقابل جبران‌تر می‌ساخت.

^۱- کمونیسم ستیزی.

^۲- "بیماری شاه و دولت‌های غربی"، ص ۱۱۰.

^۳- پرویز راجی، (۱۳۶۸)، در خدمت تخت طاووس، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان، تهران، اطلاعات، ص ۱۱۱.

شاه این وضعیت بغرنج را با برقراری رابطه‌ی شخصی با روسای جمهور آمریکا برطرف می‌ساخت و دچار این تصور شده بود که نه تنها ظل‌الله است که ظل نمایندگی، قدرتمندترین قدرت دنیا را نیز عهده‌دار است و این امر به او قدرت روانی می‌بخشید.

آن رابطه‌های شخصی روسای جمهور آمریکا را متقاعد کرده بود که شاه ایران عطش سیری ناپذیری برای قدرت‌نمایی دارد، و در پرتو برخورداری از پشتیبانی یک قدرت حامی جهانی، می‌تواند امیال منطقه‌ای خود را جامه‌ی عمل ببوشاند و پس از آن بود که آمریکا راهبرد منطقه‌ای خود را مصروف کانالیزه نمودن برنامه‌های شاه و انطباق آن با منافع پایدار خویش، در خاورمیانه نمود.

خط مشی غرب‌محوری، که ایران به خصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در سیاست خارجی در پیش گرفت بر قدرت روانی محمدرضا می‌افزود.

شاه با انجام برخی از اعمال بلندپروازانه که ذکر آن در سطور پیش رفت سرانجام خود را در سطحی فراتر از ایران مطرح کرد، تا جایی که پاپ پل ششم از آرزوهای وی برای "سعادت ملل جهان" یاد کرد. سردبیر کل خبرگزاری آلمان، از مورد توجه واقع شدن ایران و "شخصیت جهانی شاه"^۱ در محافل سیاسی جهان خبر داد.

نتیجه‌گیری

در جوامع توسعه‌نیافته که نهادهای دموکراتیک کارکردی تقلیل‌گرا دارند و تحت‌الشعاع قدرت فردی تصمیم‌گیرنده هستند، تصمیم‌های قایم به فرد گرفته می‌شود، در این جوامع بسته، همانند ایران دوره‌ی پهلوی تصمیم‌گیری بسیار کم تحت تأثیر افکار عمومی و گروه‌های ذی‌نفوذ و مطبوعات، پارلمان و ... صورت می‌گیرد. از زاویه‌ی نگاه این پژوهش نیز، سیستم و نظام سیاسی موجود در هر کشور الگوی تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری را تا حدود زیادی مشخص می‌سازد، به این معنا که عموماً در سیستم‌های باز، عوامل داخلی و خارجی اثرات قابل ملاحظه‌ای بر فرایند تصمیم‌گیری می‌گذارند، چه نظام بوروکراسی اشتیاق به اخذ تصمیم‌های کارشناسی شده دارد و لذا تصمیم‌ها در این نوع سیستم‌ها، کند، اما نسبتاً دقیق گرفته می‌شود. در صورتی که در جوامع

^۱ - شخصیت جهانی شاهنشاه آریامهر از نظر سران کشورهای گیتی، ص ۱۲۱.

بسته، محیط آزادی برای بازیگران متعدد ایجاد نمی‌شود. و به دلیل نبود تفکیک مناصب از مقامات و عدم سلسله‌ی مراتب اداری تصمیم‌گیری شتاب‌زده و با حداقل دقت و تأمل صورت می‌گیرد. این وضعیت با روحیه ناشکیبای محمدرضا پهلوی نیز همخوان بود که می‌خواست هرچه زودتر ایرانی مدرن برپا نماید و زود با زور همراه شد و سبب سقوط حکومت پهلوی گردید.

همچنین، ساختار نظام بین‌الملل بر ماهیت و فرم تصمیم‌گیری به خصوص در کشورهای توسعه‌نیافته و آسیب‌پذیر اثر غیر قابل انکاری دارد برای نمونه، در فضای چند قطبی و دو قطبی حتی برای کشورهای ضعیف به گونه‌ی نسبی امکان بازیگری محدود وجود دارد، اما در فضای تک قطبی امکان بازیگری محدود هم از کشورهای آسیب‌پذیر سلب شده و ناگزیر از استحاله‌ی در هژمون بین‌الملل خواهند شد.

در این دوره ایران بارها زیر فشار نظام بین‌الملل اقدام به تصمیم‌گیری نمود، همانند تداوم سیاست بی‌طرفی در جنگ جهانی دوم، پذیرش قطعنامه‌ی شورای آتلانتیک در ۱۹۴۱ و نقش-آفرینی در برپایی سازمان ملل و در سال‌های بعد با انجام اصلاحات ارضی و در واپسین سال‌های حکومت، هم تصمیم اجباری به تحقق سیاست فضای باز سیاسی که چون عاملی شتابزا به سقوط شاه انجامید، که بی‌تأثیر از فشار دولت‌های غربی نبود.

ساختار ناعادلانه‌ی قدرت در ایران شاه را از اختیارات گسترده‌ی حقوقی برخوردار نمود به علاوه فزون‌خواهی و انحصارطلبی محمدرضا، سبب شد در عمل علاوه بر برخورداری از چهارچوب قدرت قانونی دامن‌های قدرت را، فراتر از آنچه که در قانون پیش‌بینی نموده بود، گسترش دهد.

موقعیت شاهانه باعث شد که ویژگی‌های فردی محمدرضا در سطحی به گستردگی کشورش تجلی نماید. تصورات نادرست محمدرضا از نظام بین‌الملل و معادلات جهانی قدرت، زمینه‌ساز تصمیم‌های نااندیشیده‌شده گردید، بازتاب خصلت خودشیفتگی در گاه تصمیم‌گیری در امور خارجی آن بود که شاه می‌پنداشت، توانایی اخذ، تعدیل و تغییر بخردانه‌ترین تصمیم را، بی‌نیاز از آراء کارشناسی شده، دارد. بدبینی و پارانویای سیاسی شاه، زمینه‌ساز این تصور شده بود که دست پنهان قدرت انگلیسی‌ها در ورای هر رخداد بین‌المللی وجود دارد.

روحیه‌ی بدبینی و عدم اعتماد به نخبگان و روشنفکران برای سهیم شدن در پویش‌های تصمیم‌گیری و شخصی شدن شدید قدرت، سبب سوءاستفاده‌ی قدرت‌های بزرگ از رویه‌ی

نادرست تصمیم‌گیری در ایران شد و غالباً به سود منافع ملی کشورشان، در روند تصمیم‌گیری درسیاست خارجی ایران، مداخله می‌کردند.

در انطباق با نظریه‌ی گوردن آلپورت، شاه "عظمت‌گرایی متوهم" بود و در انطباق با تئوری رایموند کاتل، شاه آیینی صفات محیطی خود، دچار وهم، درباره‌ی جایگاه کشورش در معادلات پیچیده‌ی قدرت بود، قدرت‌نما و تملق‌ستا بود و کشورهای دیگر به گاه تنظیم اهداف دیپلماتیک خود صفتهای وی را در نظر داشتند. یکی از صفات پایه‌ای شاه، اشتیاق به حمایت‌جویی بود که به استیلا‌ی امریکا بر مقدرات ایران انجامید.

عوارض زیان‌بار قدرت متمرکز شاه، در عرصه‌ی سیاست خارجی، به این صورت بروز کرد که تصمیمات مهم گاه بدون رعایت حداقل تشریفات قانونی با شتاب و سادگی اتخاذ می‌شد و لذا قدرت‌های بزرگ می‌توانستند خواسته‌ها و منافع کشورشان را به این دولت خودگسترش و این قدرت شخصی شده، دیکته نمایند.

پارادوکس‌های شخصیتی محمدرضا، همچون بیگانگی‌گریزی و بیگانگی‌ترسی، دست‌نشاندهی و برابری‌خواهی، ترسو و عظمت‌گرا بودن که به ویژه، بر کردار و رفتار شاه در قبال قدرت‌های بزرگ، نمود یافت، محقق را در درک شخصیت و طرح ویژه‌ی فکری محمدرضا، با دشواری مواجه می‌سازد، با این وجود یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که طرح ویژه‌ی فکری محمدرضا، بازتولید قدرت آسیایی، هژمونیک‌گرایی در خطمشی خارجی و مدرنیزه کردن ساختارهای اقتصادی و فرهنگی در داخل کشور بود. اما محمدرضا نیز به جمع بد معامله‌گرانی پیوست که در انجام معامله تنها به آنچه به دست می‌آورند، می‌اندیشند و نه آنچه از دست می‌دهند و برای تحقق طرح ویژه‌ی فکری خویش در سطح جهانی پا را از مرحله‌ی پیوستگی با غرب فراتر نهاد و به دست‌نشاندهی امریکا تن در داد و در سطح منطقه‌ای با پذیرش پست نیابتی قدرت امریکا در ژاندارمی کردن، منطقه را به سوی شرایط بحرانی "صلح مسلح" سوق داد و در داخل کشور، با اتکاء به درآمد هنگفت نفت، بیش از پیش خود را بی‌نیاز از طبقات و نیروهای اثر-گذار اجتماعی دید و واگرایی میان قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی را فزونی بخشید و سرانجام تعارض میان حاکمیت و مردم به آستانه‌ای رسید که، مفری جز انقلاب نمودن، نیافتند.

The Influence of Personality in the Process of Decision Making in the Foreign Policy of Iran during the Last Decade of the Reign of the Second Pahlavi Monarch

Nafiseh Vaez^۱

Abstract:

Mohammad Reza Shah's personality affected the foreign policy of Iran. This presupposition is based on the theory of James Rosena according to which in under developed countries personality affects decision making. This article examines this phenomenon which in combination with internal social factors accelerated the decline of the regime.

Keywords: Mohammad Reza Shah, decision making, foreign policy, Iran, personality

^۱ . Assistant Professor of Political Science and International Relation, Shahreza Azad University.

فهرست منابع و مآخذ

- اکبری، محمدعلی، (۱۳۸۲)، *دولت و فرهنگ در ایران ۱۳۵۷-۱۳۰۴*، تهران، روزنامه‌ی ایران، موسسه‌ی انتشاراتی.
- ازغندی، علی‌رضا، (۱۳۷۶)، *روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده) ۱۳۳۰-۵۷*، تهران، قومس.
- اورنگ، قدرت‌الله، (۱۳۴۷)، *شخصیت جهانی شاهنشاه آریامهر از نظر سران کشورهای گیتی*، تهران بی‌نا.
- بجورنلوند، بریتا، (۱۳۸۵) *جنگ سرد*، ترجمه‌ی مهدی حقیق‌خواه، تهران، ققنوس.
- بیل، جیمز، (۱۳۷۱)، *عقاب و شیر (تراژدی روابط ایران و آمریکا)*، ترجمه‌ی مهوش غلامی، تهران، کوبه.
- بولارد، ریدر، (بی‌تا)، *نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محرمانه‌ی سرریدر بولارد*، ترجمه‌ی غلامحسین میرزاصالح، تهران، بی‌نا.
- پهلوی، محمدرضا، (۱۳۴۵)، *انقلاب سفید*، تهران، کتابخانه‌ی پهلوی.
- _____، (۱۳۷۱)، *پاسخ به تاریخ*، ترجمه‌ی شهریار ماکان، تهران، شهرآب.
- _____، (۱۳۴۷)، *ماموریت برای وطنم*، تهران.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد، (۱۳۸۴)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای*، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- راجی، پرویز، (۱۳۶۸)، *در خدمت تخت طاووس*، ترجمه‌ی حسن ابوترابی‌ان، تهران، اطلاعات.
- زاهدی، اردشیر، (بی‌تا)، *رازهای ناگفته‌ی اردشیر زاهدی در گفت و گو با پری اباصلتی*، تهران.
- زرگر، علی‌اصغر، (۱۳۷۲)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره‌ی رضاشاه*، تهران، پروین.
- زندفرد، فریدون، (۱۳۷۹)، *ایران وجهانی پرتلاطم خاطراتی از دوران وزارت امور خارجه ۱۳۲۶-۱۳۵۹*، تهران، شیرازه.
- زونیس، ماروین، (۱۳۷۰)، *شکست شاهانه روانشناسی شخصیت شاه*، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران، وزارت امور خارجه، سازمان چاپ و انتشارات.
- سیف‌زاده، حسین، (۱۳۸۳)، *اصول و روابط بین‌الملل (الف و ب)*، تهران، میزان.

- _____ ، (۱۳۷۵)، *مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- شاملو، سعید، (۱۳۸۲)، *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت*، تهران، رشد.
- علم، اسدالله، (۱۳۷۱)، *گفت و گوی من باشاه (خاطرات محرمانه)*، زیر نظر عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، طرح نو.
- فتاحی، محمدابراهیم، (۱۳۸۲)، *جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران*، تهران، نشرنی.
- فروغی، محمود، (۱۳۸۳)، *خاطرات محمود فروغی کفیل وزارت خارجه و سفیر ایران در امریکا*، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران، کتاب نادر.
- قانون، مرتضی، (۱۳۸۱)، *جستاری در روابط ایران و اسرائیل*، تهران، طبرستان.
- کاپلان، هارولد و دیگران، (۱۳۶۸)، *نورزها و اختلالات شخصیت*، ترجمه‌ی نصرت‌الله پورافکاری، تبریز، بی‌نا.
- کریمی، یوسف، (۱۳۸۴)، *روانشناسی شخصیت*، تهران، مؤسسه‌ی نشر ویرایش.
- کی استوان، حسین (۱۳۵۵)، *سیاست موازنه‌ی منفی در مجلس چهاردهم*، تهران، انتشارات مصدق.
- لاینگ، مارگارت، (۱۳۷۱)، *مصاحبه با شاه*، ترجمه‌ی اردشیر روشنگر، تهران، البرز.
- گازویورسکی، مارک، (۱۳۸۱)، *سیاست خارجی امریکا و شاه ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران*، ترجمه‌ی جمشید زنگنه، تهران، رسا.
- محمدی، منوچهر، (۱۳۷۷)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اصول و مسایل*، تهران، دادگستر.
- مشیر، مرتضی، (۱۳۷۸)، *گوشه‌های از خاطرات من در پنجاه سال اخیر*، تهران، گندم.
- مصفا، نسرین، (۱۳۸۵)، *نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ملک‌محمدی، حمیدرضا، (۱۳۸۱)، *از توسعه‌ی لرزان تا سقوط شتابان*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- میرفندرسکی، احمد، (۱۳۸۲)، *دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷*، تهران، علم.

- همایون کاتوزیان، محمدعلی، (۱۳۷۲)، *اقتصادسیاسی ایران*، ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی و دیگران، تهران، ققنوس.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۷۸)، *در حاشیه‌ی سیاست خارجی از دوران نهضت ملی تا انقلاب*، تهران، گفتار.
- _____، (۱۳۷۳)، *سیاست خارجی ایران در دوره‌ی پهلوی*، تهران، البرز.
- هویدا، فریدون، (۱۳)، *سقوط شاه*، ترجمه‌ی ح.ا. تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- هیکل، حسنین، (۱۳۶۶)، *ایران روایتی که ناگفته ماند*، ترجمه‌ی حمید احمدی، تهران، بی‌تا.

مقالات

- اوئن، دیوید، (۱۳۸۷)، "بیماری شاه و دولت‌های غربی"، ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی، فصلنامه‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیست و دوم، شماره ۱۱ و ۱۲.
- کتابی، محمود، (۱۳۸۳)، "نظریه نظام جهانی جان فوران و انقلاب اسلامی ایران"، مجله‌ی جامعه‌شناسی ایران، دوره‌ی پنجم، شماره ۳.
- ملکی، عباس، (۱۳۸۱)، "تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران (رهیافت تجربی)"، فصلنامه‌ی علوم سیاسی.

روزنامه

- اطلاعات، ۶ مرداد ۱۳۳۹، ۲۸ ژوئیه ۱۹۶۰.
- کیهان، ۶ مرداد ۱۳۳۹، ۲۸ ژوئیه ۱۹۶۰.

منابع لاتین

- Avery, Peter, *The Cambridge History of Iran*, Cambridge University, press, vol. ۷، ۱۹۹۱.
- Rosenau, James, *The scientific study of foreign policy*, New York, free press, ۱۹۷۱, pp ۹۵-۱۵۰.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.